

به نام جهان دار

Douluo Dalu

Soul Land

جلد اول

سرزمین روح (سرزمین جنگ)

知音漫客丛书 · 奇幻穿越系列

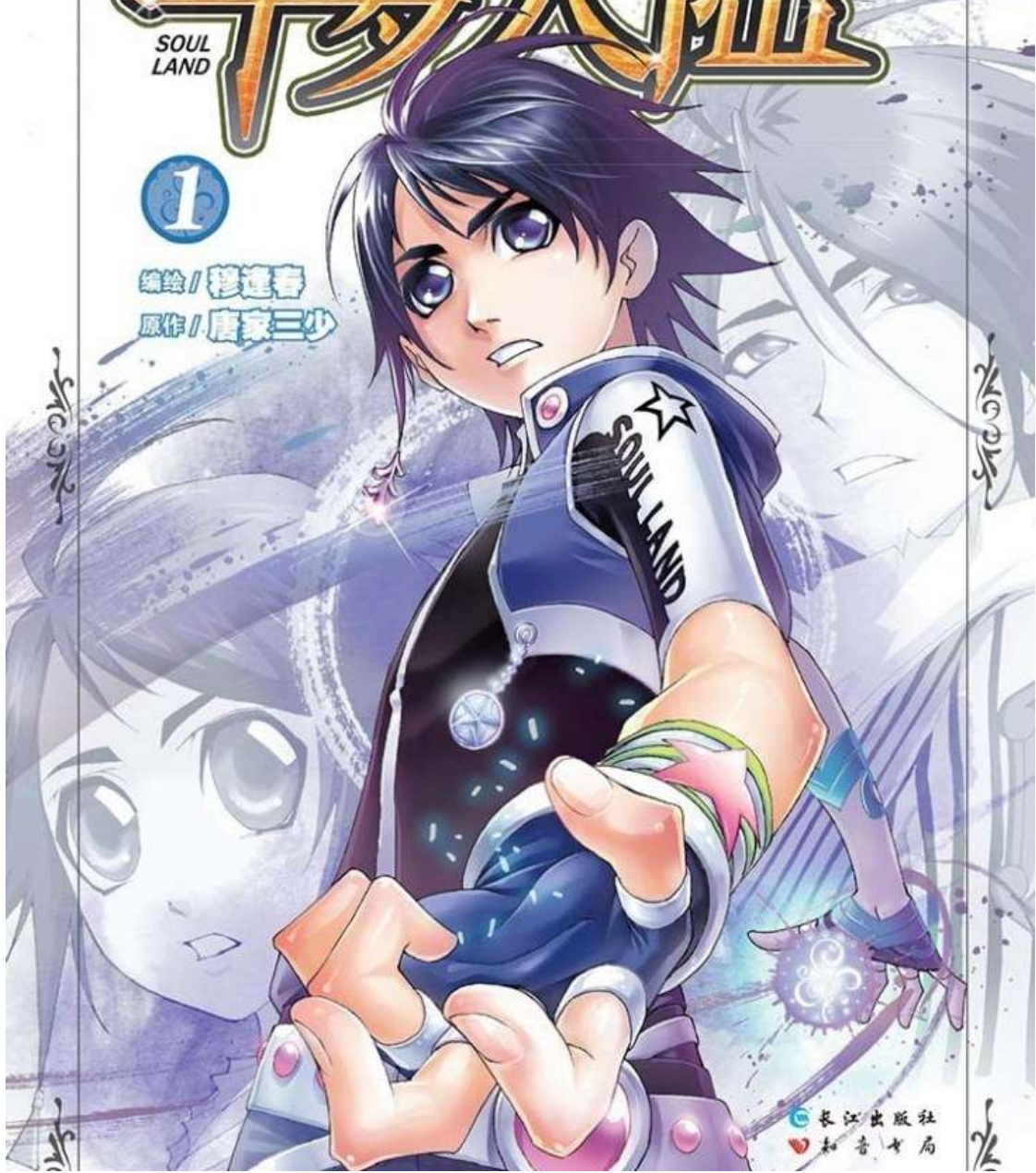
斗罗大陆

SOUL
LAND

1

编绘 / 穆逢春

原作 / 唐家三少



长江出版社
知音书局

فصل صفر

تانگ، سومین استاد جوان از آنجا عبور می کند

باشو^۱ در طول تاریخ به عنوان سرزمینی پر از نعمت و فراوانی شهرت داشت و دارای معروف ترین فرقه ی مذهبی یعنی فرقه ی مذهبی تانگ^۲ بود. تنها چیزی که بیشتر مردم درباره این سرزمین می دانستند این بود که این سرزمین در یک نیمه راه کوهستانی قرار داشت و اسم کوهستانی که فرقه ی تانگ در آن سکونت داشت یک اسم وحشتناک به نام قله ی جهنم داشت. اگر تخته سنگی از بالای پرتگاه در قله ی جهنم پرتاب شود، نوزده ثانیه طول می کشد تا انعکاس صدایش در پایین قله شنیده شود، پس می توان فهمید که ارتفاع پرتگاه چقدر بوده است. همین زمان نوزده ثانیه ای دلیل نامگذاری کوهستان به نام قله ی جهنم است.

جوانی با لباس خاکستری در نوک قله ایستاده بود. باد تند سرد کوهستان نمی توانست حتی ذره ای بدن او را به لرزه در بیاورد. روی شکمش نشان بزرگ تانگ دیده می شد، او از فرقه ی مذهبی تانگ بود و لباس های خاکستری که بر تن داشت نشان می داد که او شاگرد فرقه ی بیرونی تانگ است. امسال او بیست و نه ساله می شد، خیلی از به دنیا آمدنش نگذشته بود که وارد این فرقه شد. او سومین و ارشدترین شاگرد بیرونی فرقه تانگ بود و شاگردان فرقه بیرونی او را سومین استاد جوان می نامیدند. البته در میان شاگردان داخلی به نام تانگ سان خوانده می شد. فرقه ی تانگ اساساً به دو بخش بیرونی و درونی تقسیم می شد. شاگردان بیرونی از خانواده های معمولی و غیر مذهبی بودند و ظاهراً اسم تانگ به آنها اعطاء شده بود. شاگردان درونی هم از فرزندان اعضای همین فرقه بودند و از طریق خانواده هایشان وارد این فرقه شده بودند. در حال حاضر تانگ دچار حالت های مختلفی می شود، گاهی اوقات می خندد، گاهی گریه می کند اما هیچ وقت نمی تواند شور و نشاطی را که از قلبش نشأت می گیرد مخفی کند.

بیست و نه سال است که تانگ سان یکی از اعضای این فرقه به حساب می آید یعنی درست بیست و نه سال پیش پدر بزرگش، تانگ لان بزرگ، او را وقتی که هنوز طفلی کوچک بود به فرقه ی تانگ برد. از آن زمان به بعد اعضای فرقه به عنوان خانواده ی تانگ محسوب شده و سلاح های مخفی فرقه همه چیز او شدند.

¹ Bashu

² Tang

یکدفعه بیان تانگ سان تغییر کرد ، اما بعد از آن خیلی سریع دوباره آرام شد، تا حدی که با کمی تلخی به خودش گفت: " در نهایت ، آنچه باید اتفاق بیفتد، می افتد."

هفده شب ، هفده شب سفید ، دقیقاً مثل شهاب های آسمانی از نیمه راه کوهستان به سمت بالا و قله ی کوه حرکت کردند ، این شب ها همان استادها بودند ، حتی کم سن و سالترین استاد پنجاه سال داشت ، همه قیافه های کاملاً جدی داشتند و لباس های سفیدشان حاکی از این بود که از اعضای فرقه ی داخلی تانگ هستند، نمادهای طلایی تانگ بر روی سینه هایشان هم نشان می داد که از بزرگان فرقه تانگ هستند.

رئیس فرقه ، تانگ دا ، از جمله هفده بزرگی بود که در حال بالا رفتن از کوه بودند. حتی مجمع عمومی انجمن نظامی هم نمی توانست تمام بزرگان فرقه تانگ را همزمان به حرکت دریاورد ، باید بدانید که پیرترین فرد در میان بزرگان فرقه تانگ ، بیش از صد و بیست سال سن دارد. از آنجاییکه تمام شیخ های فرقه تانگ به اوج پرورش و کمال رسیده بودند ، فقط در یک لحظه توانستند به قله کوه برسند.

وقتی شاگردان فرقه بیرونی با بزرگان فرقه ی درونی روبرو شدند ، به نشانه ی احترام زانو زدند به جز تانگ سان که از جایش تکان نخورد. او فقط با خونسردی به این بزرگان که با قیافه ی جدی در برابر او ایستاده بودند نگاه می کرد. آنها تمام راه های فرار را بسته بودند و پشت سر تانگ فقط قله جهنم قرار داشت.

سه نیلوفر آبی تانگ ستیزه جوی بود³ در کف دستانش شکوفا شدند، تانگ سان برای آخرین بار با بی میلی به آنها نگاه کرد، لبخند رضایت در گوشه های لبش دیده می شد. بالاخره او موفق شده بود. تانگ سان توانسته بود بعد از بیست سال تلاش از بین تمام تکنیک های فرقه، تکنیک یکی مانده به آخر فرقه بیرونی تانگ را به ثمر برساند. این موفقیت رضایت بخش چنان برجسته و وصف ناپذیر است که تعریف آن با کلمات امکانپذیر نیست.

در همین لحظه تانگ سان با خودش فکر کرد، " قبل از انجام این فن هیچ چیز مهم نبود. نقض مقررات فرقه و موضوع مرگ و زندگی هم قابل قبول بودند". ظاهراً با شکوفا شدن این سه نیلوفر آبی در حضور تانگ سان همه چیز به پایان خواهد رسید. نیلوفر آبی تانگ ستیزه جوی بود ، یعنی قوی ترین سلاح مخفی این جهان ، در دستان او متولد شد . در کل زندگی تانگ سان ، چه چیزی می توانست هیجان انگیز تر از ساخت سلاح های مخفی باشد؟

³ Buddha Fury Tang Lotus

او ادامه داد، "من می دانم که جنایت پنهانی در فرقه داخلی و سرقت آموزش سری فرقه قابل بخشش نبوده و طبق قوانین فرقه قابل تحمل نیست. اما تانگ سان باید به عرش برسد و مقداری دانش دزدیده شده از کتاب های مخفی نمی تواند او را از این جهان مادی خارج کند.

این حرف ها را نمی گویم که بزرگان به من رحم کنند بلکه فقط برای این می گویم که بزرگان بدانند تانگ سان هرگز ریشه هایش را فراموش نکرده است. در گذشته چنین کاری نکرده ، و از این پس هم هرگز چنین کاری نخواهد کرد. "

در این لحظه تانگ سان بسیار آرام شد. شاید این آرام ترین لحظه زندگی او بود. چشمهایش با تماشای قلمرو پهناور و کهن فرقه ی تانگ در نیمه راه کوهستان و استشمام هوای فرقه ی تانگ خیس شدند. هر چه از گذشته در خاطرش مانده بود فقط آموزه های فرقه ی تانگ بودند تا جاییکه می توان گفت او فقط به خاطر این فرقه متولد شده بود، اما حالا مجبور بود فرقه تانگ را به خاطر پیگیری مادام العمرش و رسیدن به سلاح مخفی فرقه ی درونی ترک کند.

هیچیک از بزرگان قدرت حرف زدن نداشتند. هنوز نمی توانستند از فکر نیلوفر آبی تانگ ستیزه جوی بودا خارج شوند. دویست سال ، درست بعد از دویست سال نیلوفر آبی تانگ ستیزه جوی بودا به طور غیر منتظره ای در دست یک شاگرد فرقه بیرونی ظاهر شد ، این می توانست چه معنی داشته باشد؟ دراین سرزمین ، این سلاح استثنایی مخفی که حتی خود مردم فرقه تانگ هم نتوانستند در برابر آن مقاومت کنند ، بیانگر مسیر قله دیگری از فرقه تانگ است.

تانگ سان در حالی که به بزرگان فرقه که سرشان را بدون هیچ صحبتی به زیر انداخته بودند نگاه می کرد لبخندی درخشان زد و گفت : " تانگ سان هر چه داشت از فرقه ی تانگ داشت. او همه زندگی یا توانایی هایش را از فرقه ی تانگ به دست آورده بود. مهم نیست کی این اتفاق افتاده است ، تانگ سان در زمان زنده بودنش عضوی از فرقه تانگ است و بعد از مرگ به روح فرقه تبدیل می شود. من می دانم که بزرگان فرقه اجازه نمی دهند که جسد یک مرید فرقه ی بیرونی که قوانین فرقه را نقض کرده در فرقه ی تانگ باقی بماند. پس بگذارید بطور طبیعی در سرزمین باشو (Ba-Shu) به مشتی استخوان تبدیل شوم.

تانگ سان بسیار آرام بود و سرانجام صدای هیجان زده و مشتاقش بزرگان را که تا آن لحظه ساکت بودند برانگیخت، آنها سرشان را بلند کردند تا به تانگ نگاه کنند، که در آن لحظه جریانهای سفید شیری حاصل از انرژی درونی تانگ^۴ را دیدند که چشمک زنان از او ساطع می شدند.

تانگ دا ناخواسته فریاد کشید، تکنیک گنجینه ی بهشت اسرار آمیز^۵، شما حتی بالاترین تکنیک قدرت فرقه درونی را از تکنیک گنجینه ی بهشت اسرار آمیز یاد گرفتید؟"

با این هیاهو، گروهی از بزرگان عقب نشینی کردند تا از چیزهای غیر قابل انتظار دوری کنند. آنها به تانگ که کاملاً برهنه شده بود نگاه می کردند.

تانگ سان لبخند درخشانی زد و گفت، "من برهنه به دنیا آمدم و برهنه از دنیا خواهم رفت. سلاح نیلوفر آبی تانگ ستیزه جوی بودا (Buddha Fury Tang Lotus) آخرین هدیه تانگ سان به این فرقه است. غیر از جسمم، چیزی از فرقه تانگ ندارم، تمام کتابهای مخفی در زیر اولین آجر اتاق من قرار دارند. اکنون، تانگ سان همه چیز را به فرقه تانگ بازگردانده است."

تانگ سان در حالی که رو به آسمان خنده ی وحشیانه ای می کرد ناگهان یک قدم به عقب برداشت. در این لحظه بزرگان فرقه ی تانگ ناگهان فهمیدند که کسی نمی تواند مانع او شود. بدن تانگ سان غرق در نور شده بود و او به سمت قله ی جهنم گریخت، در آسمان پرواز می کرد و روی ابرها و غبار اطراف کوهستان قدم بر می داشت.

ناگهان تانگ دا واکنش نشان داد و گفت، "بایست." اما دیگر برای هر گونه صحبتی دیر شده بود. ابرها و غبار غلیظ شده بودند و امواجی از رطوبت همه جا را پر کرده بودند بطوریکه نور آفتاب و حتی تانگ سان را که تمام زندگی اش را وقف فرقه ی تانگ و سلاح های مخفی کرده بود، با خود می بردند

انگار زمان متوقف شده بود. وقتی سه نیلوفر آبی فرقه ی تانگ در دستان تانگ سان بود، دستانش می لرزیدند، چشمهایش خیس شده بودند. برادری که از همه بزرگتر بود گفت، "تانگ سان، آهان، تانگ سان! برای چه این همه رنج را تحمل می کنی؟" حیرت و شگفتی که تو در ما ایجاد کردی خیلی زیاد است، تو ما را بیش از

^۴ انرژی درنی یا چی - Qi

^۵ Mysterious Heaven Treasure Record

حد شگفت زده کرده ای، بیش از حد " برادر بزرگتر دوم یک قدم به جلو برداشت و گفت، " چرا باید مرتدی مثل تو اینطور ماتم زده باشد؟"

نگاه خیره ی تانگ دا در یک چشم برهم زدن سرد شد، تمام بدنش سرد شده بود. در حالی که تانگ دا به برادر بزرگتر دوم خیره شده بود گفت، " به چه کسی گفתי مرتد؟ تا به حال مرتدی را دیده ای که کتاب های کمیاب فرقه را به دست بیاورد و بعد از آن فرار نکند؟ آیا مرتدی را دیده ای که جاننش را در راه اعتقاداتش بگذارد؟ آیا کسی را دیده ای که چنان سلاح قدرتمند مخفی ایجاد کند که قدرت تخریب فرقه ی تانگ را داشته باشد اما سلاح را به عنوان آخرین کارش به فرقه هدیه بدهد؟ تانگ سان مرتد نیست. بلکه برجسته ترین نابغه ی فرقه ی ما در دویست سال گذشته است.

برادر بزرگتر دوم که گیج شده بود مات و مبهوت به تانگ دا خیره شد و گفت، " اما ، او دانش را از فرقه دزدید "

در همین لحظه تانگ دا به ناگهان حرفهای او را قطع کرد و گفت، " اگر همین الان بتوانی نیلوفر آبی بودا را درست کنی، اصلا به این اهمیت نمی دهم که چه چیز را دزدیده ای. تو اشتباه کردی، من اشتباه کردم، در لحظه ای که گذشت از روی بیچارگی فقط تماشا کردیم چون فرصت اینکه بتوانیم مایه ی فخر فرقه ی تانگ شویم جلوی چشمان ما از دست رفت. بزرگان دور هم جمع شدند. چهره‌هایشان در هم پیچیده شده بود. گاهی بهت زده، گاهی غمگین، گاهی حسرت خورده، و بیشتر از همه پشیمان و متأثر بودند.

تانگ دا ادامه داد، " نیازی نیست چیزی بگوییم. از دستورات من پیروی کنید، همه شاگردان را بفرستید تا زیر قله ی جهنم به دنبال تانگ سان باشند. اگر زنده باشد او را خواهیم دید و اگر مرده باشد جسد او را خواهیم دید. از این لحظه به بعد تانگ سان به شاگرد فرقه ی درونی ارتقاء یافته است. اگر تانگ سان هنوز زنده باشد تنها فردی خواهد بود که به عنوان رئیس جانشین من می شود."

بزرگان به طور همزمان تعظیم کردند و گفتند، " بله قربان."

اگر تانگ سان در همان لحظه در بالای صخره بود ، هنوز می توانست سخنان تانگ دا را بشنود ، حتی اگر از دنیا رفته بود حتما بسیار خوشحال می شد. بالاخره تلاش های او بی نتیجه نماند. اما این اتفاق خیلی دیر افتاد.

قله ی جهنم جایی است که اگر یک سنگ از آن پرتاب شود نوزده ثانیه طول می کشد تا صدایش به پایین قله
برسد، حالا چگونه کسی می تواند از آنهمه ابر و غبار زنده برگردد؟ تانگ سان مرده بود و برای همیشه از این
دنیا رفته بود ، اما سرنوشت دیگرش تازه شروع شده بود.